



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۴/۱۶

محمد مُجق

آیا ریش در اسلام مهم است؟

در روزهای گذشته یکی از دوستان ویدیویی را فرستاد و نظر من را در آن باره خواست. این ویدیو مربوط به واعظ مشهور هندی، ذاکر نایک، بود که در باره ریش سخن می‌گفت. البته موضوع ریش در این روزها در افغانستان نیز دو باره از سوی حاکمان کنونی مورد توجه خاص قرار گرفته و حکومت این گروه نیز در نزد مردم به این نام شناخته می‌شود.

پیش از پرداختن به آن یادآور می‌شوم که بسیار متاسفم از بابت گرفتن وقت خوانندگان برای شرح و توضیح چنین موضوع ساده و کم‌اهمیتی، آن‌هم در روزگاری که جوامع انسانی هر روز قدمی تازه برای کشف کاینات بزرگ بر می‌دارند و در حال تلاش برای برقراری ارتباط با تمدن‌های کیهانی در دیگر نقاط کوهشکان راه شیری یا کوهشکان‌های دیگرند، ولی ما ناگزیریم ساعت‌ها داخل منابع کهن بگردیم تا راهی پیدا کنیم به این‌که مردم حق داشته باشند سر و صورت خود را به دلخواه خود بیارایند، و کسی حق نداشته باشد قیافه‌ای نخواستہ را بر آنان تحمیل کند. معلوم نیست که آیندگان از این بابت چقدر به ما خواهند خندید!

ذاکر نایک در پاسخ به کسی که از وی حکم ریش در اسلام را می‌پرسد با قاطعیت می‌گوید که ریش در اسلام فرض است و می‌گوید همه علما و مجتهدان بزرگ آن را فریضه دانسته‌اند، و تنها چند نفر محدود در این زمانه پیدا شده‌اند که آن را مستحب دانسته‌اند.

از افرادی مانند ذاکر نایک که کارشان پردازش عوامانه دین و گرم کردن بازار از این راه است توقعی بیش از این نیست. من اگر چه ویدیوهای فراوانی از این واعظ ندیده‌ام، اما در چند مورد که تماشا کرده‌ام دیده‌ام در موضوعاتی که محل مناقشه بسیار و اختلاف نظر گسترده بوده است، و باید بنا بر امانت‌داری علمی به نظرات مختلف و دلایل هر یک اشاره کند، وی نظر خود را که، اتفاقاً نظری نادرست هم بوده است، جزم‌اندیشانه به عنوان نظر قطعی اسلام معرفی کرده و مردم را دچار حیرت کرده است. در یکی از این موارد، یک خانم تازه مسلمان با گریه و اندوه به او می‌گوید که پدر و مادرش در زمانی از دنیا رفتند که چیزی در باره اسلام نشنیده بودند، و او بعد از وفات آنان با اسلام آشنا شده است، و اکنون نگران است که حکم آنان در دنیای دیگر چیست و آیا آنان به دوزخ خواهند رفت؟ ذاکر نایک با لحنی که در آن هیچ هم‌دردی با اشک و آه آن خانم خوش‌قلب و نگران دیده نمی‌شود، با قساوتی مشمئزکننده، اما با انباشتگی از غروری خاص، که گویا نماینده خدا در میان آن جمع است، می‌گوید پدر و مادر تو بر کفر مرده‌اند و کافر به جهنم می‌رود، و تو نباید بر کافر دل بسوزانی!

این در حالی است که موضوع یاد شده از قدیم الایام محل اختلاف بوده است و کسانی که به عدالت خداوند باور دارند چنین برداشتی از موضوع ندارند و معتقدند که تا بر کسی اتمام حجت نشود مستحق عذاب نیست، و به آیه پانزدهم سوره اسراء استدلال کرده‌اند که: "و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا." یعنی تا پیامبری نفرستیم کسی را عذاب نخواهیم کرد. این مبحث زیر عنوان اهل فتره، یعنی کسانی که در فاصله زمانی میان بعثت دو پیامبر به دنیا آمده و از سوی کسی دعوت به دین نشده‌اند، مورد بحث قرار گرفته و استدلال‌های مهمی در این باب شده است. ذاکر نایک اگر می‌خواست عالمانه برخورد کند باید می‌گفت که در باره این موضوع نظرات مختلف وجود دارد، و نظری قطعی نمی‌توان داد، به ویژه آن که نظر قطعی دادن در امور غیبی کلاً دشوار است، اما یک نظر که پایه قرآنی هم دارد و با عدالت خداوندی هم سازگار است این است که چنین کسانی معاف هستند و عذابی متوجه شان نخواهد شد. با چنین جوابی که هم ریشه دینی داشت و هم با عقل و منطق برابر بود می‌توانست آن زن سوخته دل را آرام کند.

در قضیه ریش هم وی، به همان شکل، با لحنی قاطع فرضیت آن را مطرح می‌کند و سپس اشاره‌گذاری به شماری اندک از علمای این روزگار می‌کند که گویا نظرشان چندان اعتباری ندارد، بدون این که دلایل هر یک از دو طرف را منصفانه بررسی کند و با نگاهی عقلانی به تحلیل این موضوع بپردازد.

کسانی که با علمی مانند اصول فقه، کلام، تفسیر و سایر دانش‌های مرتبط آشنایی دارند می‌دانند که حکم قطعی و متفق علیهی در باره ریش وجود ندارد و از اساس یک قضیه اختلافی است، و هر کس که به صورت قطعی در این باره نظری بدهد و آن را نظر قاطع اسلام بداند گرافمگویی کرده است. علت این‌که در باره ریش اختلاف نظر وجود دارد این است که در قرآن مجید هیچ حکمی در باره ریش مطرح نشده است. در قرآن فقط یکبار کلمه "لحیه" یعنی ریش به میان آمده و آن هم در ضمن قصه‌ای که مربوط به مشاجرہ کلامی میان موسی و هارون است که در آیه 94 سوره اعراف آمده و در آنجا هارون به موسی می‌گوید: "لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی" یعنی سر و ریشم را رها کن! این آیه اساساً در باره ریش نیست و در باره ماجرای میان بنی اسرائیل و هارون است که موجب خشم موسی شده است. کسانی که بر اهمیت ریش تاکید دارند می‌گویند از این آیه دانسته می‌شود که پیامبران ریش داشته‌اند و عمل آنان برای ما الزام‌آور است. برخی ادعا کرده‌اند که نه تنها هارون بلکه همه پیامبران ریش داشته‌اند، و از آن نتیجه گرفته‌اند که همه مومنان باید ریش خود را نگاه دارند. این در حالی است که از میان بیش‌تر از هزاران پیامبر، که طبق برخی روایات تعدادشان بیش‌تر از یک صد و بیست هزار گفته شده است، در قرآن تنها از بیست و پنج نفر نام گرفته شده و از بقیه‌شان هیچ اطلاعی در دست نیست، حتی نام‌های‌شان را نمی‌دانیم، چه رسد به این‌که کسی در باره ریش و قیافه‌شان اطلاع داشته باشد. حتی اگر همه پیامبران ریش هم می‌داشتند این استدلال از این جهت نادرست است که عمل پیامبران دیگر برای مسلمانان الزام‌آور نیست، و قرآن تاکید کرده است که برای هر امتی شریعتی خاص داده است و مسلمانان به پی‌روی از شرایع دیگر مکلف نیستند. این مبحث به تفصیل در علم اصول فقه زیر عنوان "شرائع من قبلنا" یعنی شریعت‌های پیش از ما مورد گفتگو قرار گرفته و محل مناقشه بوده است. از این گذشته معلوم نیست که ریش داشتن هارون به عنوان عملی عبادی و به عنوان بخشی از شریعت بوده است یا به عنوان یکی از عادت‌های بشری که هر انسانی به سلیقه خودش انجام می‌دهد.

استدلال قرآنی دیگری که عده‌ای در این زمینه مطرح کرده‌اند این است که در آیه 119 سوره نساء از قول شیطان آمده است که گفته بود: "ولأمرنهم فلیغیرن خلق الله" یعنی و مردم را فرمان خواهم داد که در آفرینش الهی تغییر آورند. آنان می‌گویند تراشیدن ریش نوعی از تغییر آوردن در آفرینش الهی است. در جواب به این استدلال گفته شده است که اگر تراشیدن موی صورت نوعی از تغییر در آفرینش الهی باشد پس تراشیدن موی سر و زیر بغل و زیر ناف هم تغییر در آفرینش الهی است، و باید ناروا باشد، زیرا اختصاص دادن حکم آیه به یکی از این‌ها توجیهی ندارد. جالب است که شبیه این، در میان مسیحیان قدیم، در باره جراحی بیماران این پرسش مطرح شده بود که آیا این کار دخالت در اراده الهی نیست؟ شماری از مذهبی‌های آنان معتقد بودند که مریضی بر اساس اراده پروردگار به وجود می‌آید و مبتلا شدن شخص به آن بخشی از تقدیر الهی است، و تلاش دوکتوران طب برای جراحی و بریدن بخشی از بدن بیمار مخالفت با اراده خداوند است، و بهتر است بگذاریم او بمیرد تا در کار خدا دخالتی نکرده باشیم!

طرفداران ریش استدلال دیگری که می‌کنند حدیثی است که در این زمینه روایت شده است. مشهورترین روایت در باره ریش حدیثی است منسوب به پیامبر اسلام که بخاری روایت کرده است: "خالفوا المشرکین و فروا اللحی و أحموا الشوارب" یعنی با مشرکان مخالفت بورزید، ریش‌ها را رها و سبیل‌ها را کوتاه کنید. در روایت دیگری که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند آمده است: "قصوا الشوارب و فروا اللحی" که همان معنا را دارد. در روایت دیگری گفته شده است که ده چیز از فطرت است و یکی از آن‌ها ریش است. این‌ها مهم‌ترین روایت‌ها به سود ریش گذاشتن و تاکید بر آن است. اما این روایت‌ها نتوانسته‌اند دلیلی قاطع برای فرضیت یا وجوب ریش باشند، و دروازه را بر روی اختلاف نظر میان علما ببندند، چنان‌که شماری آن را واجب، شماری مستحب، و شماری دیگر صرفاً مباح دانسته‌اند. یکی از شخصیت‌های مشهور قدیم که آن را مستحب دانسته قاضی عیاض است که نظرش را نووی و ابن حجر عسقلانی ذکر کرده‌اند. در مذهب شافعی هم نگره داشتن ریش مستحب شمرده شده است.

آن چه سبب اختلاف شده این است که اولاً احکام قطعی دین، آن‌هم در سطح وجوب یا تحریم، باید پایه و اساسی در قرآن داشته باشند، و تنها از روی احادیث و روایت‌های ظنی الثبوت به دست نمی‌آیند. در قرآن حکمی در باره ریش نیست و احادیث یاد شده هم قطعی الثبوت نیستند، هرچند که در کتاب‌های بخاری و مسلم آمده باشند، بلکه ظنی الثبوت هستند، یعنی به صورت قطعی معلوم نیست که آن‌ها را پیامبر اسلام گفته باشد. در حقیقت تنها چیزی که در این زمینه قطعی است ظنی بودن این روایت‌هاست. صدور حکم قطعی از روی روایت ظنی پایه علمی ندارد، زیرا از قدیم در علم اصول فقه می‌گفتند که ظن موجب یقین نیست، یعنی روایت ظنی موجب علم قطعی نمی‌شود.

افزون بر این، این پرسش مطرح شده است که آیا ریش از احکام تعبدی است یا از احکام معقوله المعنی؟ احکام تعبدی وابسته به حکمت و مقصد خاصی نیستند و باید بدون چون و چرا اجرا شوند. اما احکام معقوله المعنی آن بخش از احکام شرعی است که حکم آن‌ها به حکمت و غرض خاصی پیوند خورده است. اگر ظنی بودن آن روایت‌ها را نادیده بگیریم و فرض را بر این بگذاریم که آن‌ها واقعاً سخنان پیامبر اسلام هستند، حکمت از گذاشتن ریش فرق شدن و تفاوت یافتن با مشرکان عنوان شده است، یعنی خود ریش مقصود بالذات نیست، و به اصطلاح علم اصول فقه حسن لذاته نیست، بلکه مقصود از آن مخالفت با مشرکان است، و در نتیجه حسن لغیره است. احکامی که حسن لغیره هستند اهمیت‌شان وابسته به مقصدی است که از آن طریق تحقق پیدا می‌کند. اگر هدف این باشد که

مسلمانان قیافه‌ای متفاوت با غیر مسلمانان داشته باشند، این هدف با نگاه داشتن ریش بر آورده نمی‌شود، زیرا بخشی از غیر مسلمانان، مانند مذهبی‌های یهود و سیک و مسیحی ریش خود را نگاه می‌دارند، و بخشی دیگر ریش خود را می‌تراشند. اگر قرار باشد شریعت حکمی جهان شمول صادر کند باید به گونه‌ای باشد که در هر جا و هر زمان معنا داشته باشد. شیخ محمود شلتوت، شیخ اسبق الازهر، می‌گوید: "اگر ما صرفاً مشابهت با غیر مسلمانان را پایه تحریم بگردانیم در این صورت باید نگه داشتن ریش را تحریم کنیم زیرا راهبان مسیحی ریش‌های دراز دارند".

پرسش دیگر این است که آیا ریش از سنت‌های عبادی است یا از سنت‌های عادی؟ طبق قواعد اصول فقه، سنت‌های عادی پیامبر اسلام جنبه تشریحی ندارد و مومنان مکلف به پیروی از آنها نیستند. شماری از اهل علم بر این نظرند که ریش اساساً مربوط به عادات است و نقش عبادی ندارد، زیرا عبادت عملی است که سبب تزکیه نفس و تقرب انسان به خدا و تغییر حالات روحی انسان به قصد پالایش معنوی او می‌شود، و ریش چنین نقشی ندارد، و اساساً نمی‌تواند بار معنوی و اخلاقی داشته باشد.

همچنان این موضوع با حدیث دیگری که مسلم روایت کرده و از نظر محدثین حدیث صحیح دانسته می‌شود، در تعارض قرار می‌گیرد که گفته است: *إن الله لا یبظر إلی أجسامکم و لا إلی صورکم و لکن ینظر إلی قلوبکم* یعنی خداوند به بدن‌ها و چهره‌های شما نمی‌نگرد بلکه به دل‌های شما می‌نگرد. محتوای این حدیث، حتی اگر ظنی الثبوت باشد، با روح دین همخوانی دارد و بر اصلی اخلاقی تأکید می‌کند. به عکس احادیث مربوط به ریش که ظاهرگرایی و دین‌داری نمایشی را برجسته می‌سازد و معنای معقولی ندارد، و هدفی را که مطرح می‌کند از نظر اخلاقی قابل دفاع نیست، زیرا مخالفت با نامسلمانان در ذات خود عملی زشت و به اصطلاح قبیح لذاته است، زیرا عمل اخلاقی نزدیک ساختن انسان‌ها با همدیگر است نه فاصله انداختن و مرز کشیدن میان شان.

با توجه به این نکات بوده است که شماری از دانشمندان برجسته مانند شیخ محمد ابوزهره، شیخ محمود شلتوت، شیخ جاد الحق، یوسف قرضاوی و شماری دیگر، ریش را از مستحبات دانسته‌اند که هرچند نگه داشتن آن، از نظر آنان، خوب است اما تراشیدن آن گناهی ندارد. دارالافتای مصر نیز در فتوای شماره 261 مورخ 2005/11/5 خود گفته است که علما در باره حکم ریش اختلاف دارند، و گفته است که در این زمینه سه نظر است، یک) این که ریش از جمله سنت‌های عادات است و جنبه تعبدی ندارد و امری که در باره آن آمده است برای ارشاد و رهنمایی است، و نه تنها به درجه و جوب که حتی به درجه استحباب هم نمی‌رسد، دوم) این که ریش از جمله مستحبات است، و سوم) این که واجب است و تراشیدن آن حرام. این فتوا سپس افزوده است که مخالفت با یک عمل از منظر شرعی تنها در اموری درست است که بر سر آنها اجماع وجود داشته باشد، نه در امور اختلافی.

اما اگر از حوزه فقه و اختلافات فقها پا بیرون بگذاریم به نظر می‌رسد که موضوع تأکید بر ریش، و تأکید بر دین‌داری متکی بر ظاهر، از دیرباز مورد انتقاد شماری از دانشمندان، به ویژه عارفان مسلمان، قرار داشته است، و یک نمونه‌اش حضرت ابو المعانی عبد القادر بیدل است که در اشعار مختلفی به این موضوع اشاره کرده است، از جمله در یک جا می‌گوید:

ریش دفتر تزویر، خرقه محضر بهتان دین شیخ اگر این است فسق پارسایی‌هاست

همین مفهوم ظاهرنگری را در جایی دیگر به این عبارت بیان داشته است:

ز شیخان برد و هم ریش و دستار آدمیت را مبادا این قدر حرفم گرفتار دُم و یالش

حتی در جایی ریش را وسیله دکان‌داری زیر نام دین می‌داند و می‌گوید:

بر شیخ دکان‌داری ریش است مسلم خرس این همه سوداگر پشیمینه نباشد

نقد بیدل ناظر به ریاکاری‌ها به نام دین و تمرکز بر کارهای نمایشی و دور افتادن از معنویت و تعالی اخلاقی است که دین‌داران ظاهرگرا و ریاکار به آن گرفتار هستند.

اما کسانی دیگر از منظری کاملاً متفاوت به موضوع ریش نگاه کرده و مبالغه در دراز کردن ریش را نشانه کمبود در میزان عقل و خرد دانسته‌اند. امام ابن الجوزی حنبلی در یکی از کتاب‌هایش که لطایفی را در آن گرد آورده و نامش را اخبار الحمقى و المغفلین گذاشته، و یکی از شیرین‌ترین آثار اوست، فصل پنجم آن را به نشانه‌های حماقت اختصاص داده است. او در آنجا می‌گوید: "یکی از نشانه‌های حماقت که به خطا نمی‌رود درازی ریش است، زیرا صاحبش از حماقت خالی نیست. روایت شده است که در تورات چنین مکتوب گردیده: همانا رُستن‌گاه ریش مغز آدمی است، و هر کس در درازی ریش افراط کند مغزش کاهش یابد، و هر کس مغزش کاهش یابد عقلش کاستی گیرد، و هر کس که عقلش کم باشد احمق است. برخی از حکما گفته‌اند حماقت کود ریش است، و هر کس که ریشش دراز باشد حماقتش افزون است. کسی از مردم شخصی را دید که ریشش دراز بود، گفت به خدا سوگند اگر این ریش از رودی بیرون می‌آمد آن رود می‌خشکید! احنف بن قیس گفته است: هر گاه مردی بزرگ‌پیشانی با ریشی دراز دیدی به نادانی‌اش حکم کن حتی اگر امیه بن عبد شمس باشد. حضرت معاویه در سرزنش کسی گفت: در گواهی بر

ضد تو حماقتت و سستی عقلت و درازی ریشت کافی است. عبد الملک بن مروان گفته است: هر کس که ریشش دراز باشد عقلش کوسه خواهد بود." (صص 31-32)

فشرده سخن این است که حکمی قطعی در باره ریش در اسلام وجود ندارد، و آراستن ظاهر انسان از اختیارات شخصی هر فرد است، و بقیه حق ندارند به قیافه او تعرض کرده و شکل و قواره خاصی را بر او تحمیل کنند. شیخ شلتوت گفته است: "در حقیقت موضوع لباس و قیافه و شکل و شمایل شخصی از امور عادات است، و تراشیدن ریش هم در همین ردیف قرار دارد، و شایسته این است که انسان ببیند محیط و مردم پیرامونش چگونه می‌پسندند تا همان را مراعات کند و شکلی نامأنوس برای خود برنگزیند." (محمود شلتوت، الفتاوی، ص 210)